

سکس در نوشهر

بعد از هفت سال دوری از ایران، با اشاره‌های خانواده، سری به ایران آمدم. اوایل ورودم که اطرافیانم آنقدر شلوغ میکردند که حسابی عصبی شده بودم، آخه من چندین سال تنها زندگی کرده بودم و عادت به شلوغی نداشتم. خلاصه بعد از دو هفته برای دیدار شومینه، دختری که از دو سال قبل با هم چت میکردیم، به نوشهر رفتیم، البته شومینه اهل نوشهر نبود و فقط برای دیدار اولیه منو به ویلای پدرش در آنجا دعوت کرد. وقتی برای اولین بار همدیگر را دیدیم، فهمیدم که براستی خدا تمام زیباییها را در صورت و اندام این دختر آفریده بود، طوری که تو همون لحظه اول دیدار با وجود اینکه از جنس خودم بود، اما به حسی تو دلم بوجود اومد که که میگفت یکبار سکس با همجنس رو امتحان کن.

اون روز کلی با هم حرف زدیم و شب کنار شومینه تا صبح گل گفتیم و گل شنفتمیم و نزدیکیهای صبح خوابمان برد. فردا نزدیکی عصر از خواب بیدار شدیم. اون زودتر از من بلند شده بود و من وقتی دنبالش می‌گشتم توی استخر سرپوشیده ویلا پیداش کردم؛ لخت لخت؛ آروم و بی صدا داشت شنا میکرد. چیزی نگذشته بود که فهمید دارم نگاهش میکنم. نگاهش عوض شد، به نگاهی تو حشاش بود که آدم رو جادو میکرد. اولین سئوالی که ازم کرد این بود: تا حالا با دختر سکس داشتی؟

گفتم نه. گفت چرا/ خوشت نمیآد؟ گفتم خوشم نمی‌اومد اما حالا که یک دختر ایرانی به این زیبایی جلوم ایستاده دوست دارم امتحان کنم.

آروم خودش را از لب استخر بالا کشید؛ سینه‌های بزرگش تکون میخورد، کمر باریکش دیونه‌ام میکرد، وای اون کس خوش تراشش که فقط به خط باریکی از مو داشت، آدم رو کنجکاو میکرد که دنبال خط بره تا ببینه به کجا می‌رسه.

کنارم که رسید مدادی که بجای گیره برای بستن موهام استفاده کرده بودم را برداشت تا موهای شرابی و بلندم بریزه دور سرم. بعد بند لباس خوابم را باز کرد و آروم از تنم درآورد. بهم گفت گسمای سبزت کار خودش را کرد (قبلاً یکبار هم یک پسر اسپانیایی همین جمله رو بهم گفته بود)

خلاصه، شومینه دستم رو گرفت و منو برد تو سونا. داشتم دیوونه میشدم؛ دستم رو طرف سینه‌هاش بردم، ووووو!!!!!!ووووو. بعد آروم بردم پائین تا رسید به کس‌اش. اولش فکر کردم از آب استخر خیس شده اما وقتی سرمو گرفت و فشار داد لای پاهاش از مزه فهمیدم که اون خیزی مال آب کس‌اش است و نه استخر.

زبونمو کردم تو سوراخش و چرخوندم، چوچولش رو یواش دندون زدم و با دستم سینه‌های سفتش را ناز کردم. بعد بلندشدم و خوابوندمش رو صندلی. خودم هم زانو زدم کنار سرش طوری که کس‌ام کنار صورتش قرار بگیره؛ زبون داغش رو کشید به کس‌ام. حالا دیگه اینقدر حشری بودم که آب کس‌ام کنار رون‌هام راه افتاده بود. اونهم تا مدتی طولانی کس‌ام رو خورد. بعد بهم گفت کمی صبر کن الان می‌آم. رفت و خیلی زود با یه ویبراتور (کیر مصنوعی) اومد؛ بزرگترین ویبراتوری که تو عمرم دیده بودم، اونو بست به کمرش و گفت بخواب. اول ویبراتور رو گذاشت رو دهنم که خیسش کنم، بعد پاهامو باز کرد و آروم فشارش داد تو کسم، طوری که همشو جا داد اون تو. با هر تلمبه‌ای که میزد، سینه‌های خوشگلش به جلو و عقب میرفت و منو بیشتر حشری میکرد. با اینکه تو عمرم اینقدر لذت نبرده بودم اما از بزرگی کیر مصنوعی داشتم جر میخوردم؛ آه و ناله‌ام تمام سونا و ویلا

را پر کرده بود. دولا شده بود و همینطور که منو می گائید سینه هام رو هم می مکید. فکر کنم یه نیم ساعتی بدون انکه سرعتشو کم کنه، هی منو میکرد. بعد بهم گفت : میخوام بکنم تو کونت! می دونستم که اگه اون کیر مصنوعی به اون بزرگی بره تو کونم، می میرم، اما دلم میخواست. برگشتم و اون هم کرد تو کونم. دردم خیلی زیاد بود اما وقتی دستش رو از زیرم برد و به کس ام رسوند دیگه درد برام چیزی نبود؛ چوچوله ام رو می مالید و می گفت اول تو باید ارضا بشی بعد من.

یکساعتی گذشته بود که ارضا شدم (به عمرم مزه به این خوبی و خوشی نچشیده بودم) بعد ویبراتور را باز کرد و گفت ببند به خودت. من هم زدو بستم و همینکه اومدم که برم روش گفت نه! از عقب منو بکن. یه یکساعتی از کون کردمش و هر بار میخواستم از پشت ویبراتور را وارد کس اش کنم، نمی گذاشت. خلاصه دو ساعتی سکس باحالی داشتیم و بعد هر دو خسته رفتیم که یه چیزی بخوریم.

غروب کنار دریا چیزی شنیدم که اگه از دهن یکی دیگه شنیده بودم، بهش می خندیدم اما اون دختر زیبا یه روزی مرد بوده و با کلی گرفتاری خودش رو به شکل یک دختر درآورده می گفت دوست داشته به شکلی باشه که از سکس با دخترها مشکلی نداشته باشه. اون روز با اینکه شوکه شده بودم، اما از اینکه این شجاعت رو داشته که راستش رو بگه، ناراحت نبودم و در اون یک هفته ای که اونجا مهمونش بودم، به اندازه یکسال سکس داشتیم و اون روزها هرگز از یادم نمی ره.



با نتیجه ای حیاتی برای دختر و پسرها

۱- نسخه برای همه

۲- نامه به مریم

اول نسخه :

ضمن سلام،

مسئولان سایت سکاف، من بعد از یکسال فکر به نتیجه ای حیاتی برای تمام پسرها و

دخترها رسیدم و توانستم جواب این سؤال را بیابم که چگونه یک دوست پیدا کنیم. مسئولان سایت شما باید این مطلب را چاپ کنید و گر نه خیانت بزرگی به ۲ بیست میلیون جوان ایرانی کرده‌اید: (خدا عاقبت مسئولان سکاف رو به خیر کنه)

اول با یک شعر باحال شروع می‌کنم:

بشنو از کیر چون حکایت میکند و زگائیدن‌ها شکایت میکند
و ز میان یکسری پشم و عبا خطبهایی راحکایت میکند
زین جماعت تا به کی باید بدید این عقاید تا به کی باید شنید
ای برادر گوش را بر من سپار تا به تو گویم که چه باید شنید
این جماعت بیسوادان سرشت باید افتد در این ننگان سرنوشت
تا به کی اولاد زور گویند بر اطفالشان تا به کی روحانیون خواهند کرد اعمالشان
دختران این را پس از من بشنوید که دلم خون کردید زین اعمال پلید
امیدوارم از شعرم خسته نشده باشید.

این را سرودم تا شاید بعضی از دختران خجالت بکشند و از این موش و گربه بازی دست بردارند، دخترانی که حتی جواب سلام را هم نمیدهند و فقط بفکر همجنسانند. این مشکل من نیست، مشکل ده میلیون پسر ایرانی است. و تنها راهکاری که بنظر من آمد را بیان می‌کنم:

همانطور که میدانید ما چه پسر و چه دختر از دو جنس آفریده شدیم و به هم نیاز داریم تا با هم باشیم، همدیگر را درک کنیم و از بودن در کنار هم لذت ببریم.
ما باید سعی کنیم اول یک رابطه صمیمی عاطفی ایجاد و بعد از هم لذت ببریم.
این راهکاری را که گفتم می‌خواهم همه درک کنند و از همین الان اجرا کنید، دست رو دست نگذارید، لباس بپوشید و بروید:

هر روز از ساعت نه و نیم تا دوازده شب به پارک ملت و لاله بروید. پسرها یک روزنامه در دست بگیرند و روی یک صندلی خالی نشسته و منتظر باشند. و دخترها هر پسری که نظرشون رو جلب کرد را انتخاب کرده و کنارش بنشینند و سلام کند. پسرها حتماً چیزی برای پذیرایی داشته باشند و با نهایت ادب و احترام به دوست جدیدشان خوش آمد گویند. از کلیه دخترهای فهمیده و پسرهای خوب متشکرم.
دخترها باور کنید از صمیم قلب همه‌اتان را دوست دارم و از شما تمنا میکنم همکاری کنید.

در ضمن شهرستانیهای عزیز پارک‌های مناسب برای اجرای پروژه در شهر خود را بیان کنید. با تشکر.



نامه به مریم

روندیده بگیریم چون دخترها بایدشوهرانشونو از بین همین پسرای غیرتمند انتخاب کنن و همیشه اونا رو ندیده گرفت و گفت کون لقاشون ، همیشه هم که ازدواج نکرد چون ما شرقی هستیم و در کشورهای شرقی ازدواج رو عین ساعات میدونن و فشار زیادی از طرف خانواده‌ها رو جوونا برای ازدواج هست. (ولی من تا حالا این فشار رو تحمل کردم و هنوز نتونستن منو شوهر بدن) این خرافات هم آنچنان قدرتمندند که تو یکی دو سال و چند سال همیشه اونها رو دور ریخت. باور نمیکنی؟ به این پسرای که اوایل انقلاب بچه بودن و بابا ننه‌اشون اونا رو برداشتن و رفتن خارج نیگا کن، حالا همه‌اشون یکی یکی یا چندتا چندتا میان ایران ازدواج کنن و از هر کدومشون بپرسی چرا می‌آیین ایران مگه تو آمریکا و آلمان و فرانسه و کلاً فرنگ دختر نیست؟ حتماً تو هم جواب اونا رو شنیدی که میگن اون طرفاً اصلاً دختر پیدا نمیشه و همه‌اشون زن هستن!!!!!! تعریف زن هم مشخصه، زن یعنی کسی که ازدواج کرده باشه و خونواده داشته باشه... ولی اونا (همینطور ما) به دختری که پرده نداشته باشه میگیریم زن. و اونا هم واسه ازدواج دنبال دختری میگردن که پرده داشته باشه و کس نداده باشه (البته اونا به کمی روشنفکرتر از ما هستن و میگن حالا دختره اگه یکی دوبار کون داده باشه مهم نیست. ولی من اینا رو هم قبول نمی‌کنم) این یعنی اینکه ۲۵-۲۰ سال زندگی تو کشور آزاد هم نتونسته فکر اونا رو عوض کنه، حالا ما چه جوری باید تو این کشور که همه میگن دختر نباید قبل از ازدواج همچین کارایی بکنه، فکرمونو پالایش کنیم؟ تو رو نمیدونم ولی من خودم عقلم به جایی نمی‌رسه. ما اگه خیلی زرنگ باشیم فقط می‌تونیم که چنین افکاری رو تو بچه‌هامون انتقال ندیم تا شاید بچه‌های اونا بتونن راحت زندگی کنن. البته منو هم که می‌بینی اینجوری فکر می‌کنم شاید به این دلیل باشه که خواهر کوچکتر از خودم ندارم.

قربونت برم .